Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 53, No. 4: Issue 127, Winter 2022, p.11-28

Online ISSN 2538-3892 **Print ISSN** 2008-9139

Receive Date: 01-05-2020 **Revise Date:** 28-06-2020 **Accept Date:** 20-10-2020

DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86677 **Article type:** Original Research

A reflection on the inheritance of "Abuini" cousin in spite of "Abi" uncle from the Imamiyya point of view

Dr. Azam Ebrahimi, Assistant Professor of Payame Noor University **(corresponding author)**

Email: aebrahimi56@yahoo.com

Dr. Abbas Kalantari Khalilabad, Associate Professor of Meybod University

Abstract

The heir is divided into relative and causal. The relative heir has three classes ,which despite even a person from the previous class, none of the people of the next class inherit. In each class, people with a closer degree and less mediation deprive people with more mediation to the dead of inheritance. Imami jurists believe that if the heir of the deceased is an Abi uncle and an Abuini cousin, the inheritance goes to the Abuini cousin and the Abi uncle is deprived of the inheritance. Some consider it according to the rule and because an Abuini cousin is closer to the dead, and some consider it against the rule and for a special reason. In this article, the evidences mentioned on this saying are examined and proved that this ruling is against the rule and it is possible to inherit the Abi uncle despite the abuini cousin; the suspicion of the connection between this ruling and the issue of the heredity of the caliphate is then answered.

Keywords: Inheritance, Abi uncle, Abuini cousin, the closest rule forbids water

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۳ ـ شماره ٤ – شماره پیاپی۱۲۷ـ زمستان ۱۴۰۰، ص ۲۸ - ۱۱

شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸

شـاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۲ تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۴/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۹

DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86677

نوع مقاله: پژوهشی

تأملی بر ارث پسرعموی ابوینی باوجود عموی ابی از دیدگاه امامیه

دکتر اعظم ابراهیمی(نویسنده مسئول)

استادیار دانشگاه پیام نور

Email: aebrahimi56@yahoo.com

دکتر عباس کلانتری خلیل آباد

دانشیار دانشگاه میبد

چکیده

وارث به نسـبي و سـببي تقسـيم مي‌شـود. وارث نسبي سه طبقه دارد که باوجود فردی از طبقهٔ قبل به هیچ‌یک از افراد طبقهٔ بعد ارث نمي‌رسـد. در هر طبقه نیز افراد دارای درجهٔ نزدیک‌تر و واسـطهٔ کمتر، افرادِ دارای واسـطهٔ بیشـتر تا میت را از ارث محروم مي‌کنند. فقهای امامیه قائل‌اند درصورتي‌که وارث میت یک عموی ابي و یک پسرعموی ابويني باشد، ارث به پسرعموی ابويني مي‌رسـد و عموی ابي از ارث محروم مي‌شود. برخی آن را طبق قاعده و به‌دلیل اقرب‌بودن پسرعموی ابوینی به میت و برخی آن را برخلاف قاعده و به‌دلیل خاص مي‌دانند. در این مقاله ادلهٔ ذکرشده بر این قول، بررسی و اثبات می‌شود که این حکم برخلافِ قاعده اســت و امکان ارث‌بردن عموی ابی باوجود پســرعموی ابوینی وجود دارد؛ ســپس به شــبههٔ ارتباط این حکم با مســئلهٔ موروثی‌بودن خلافت پاسخ داده می‌شود .

واژگان کلیدی: ارث، عموی ابی، پسرعموی ابوینی، قاعدهٔ الاقرب یمنع الابعد.

مقدمه

در قرآن و سنت سهم هریک از وارثان به‌طور دقیق مشخص شده است و طبق آیهٔ «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵) افرادی که ازنظر طبقه و درجه به میت نزدیک‌ترند، سـایر افرادی را که از لحاظ این دو ویژگی دورترند، از ارث محروم می‌کنند؛ اما در فقه امامیه و به‌تبع آن در حقوق موضـوعه در مادهٔ ۹۳۶ آمده اسـت: «درصـورتی‌که وارث متوفا عموی ابی و پسرعموی ابوینی باشد، ارث به پسرعموی ابوینی داده می‌شود و عموی ابی از ارث محروم می‌شـود.» این در حالی است که پسرعمو در درجهٔ بعد از عمو قرار دارد. بنابراین لازم است اولاً ادلهٔ فقها بر محروم‌بودن عموی ابی بررسـی شـود؛ ثانیاً ارتباط بین این حکم و موروثی‌بودن خلافت که ادعای عباسـیان بوده است، مشخص شود.

مراد از عموی ابی یا پدری، برادر پدر اسـت که مادرشـان متفاوت ولی پدرشـان یکی اسـت. عموی ابوینی یا پدرومادری، برادر پدر اسـت که پدر و مادرشـان یکی اسـت و مراد از پسـرعموی ابوینی اولاد ذکور این عمو است. عموی امی یا مادری به برادر پدر گفته می‌شود که پدرشان متفاوت است، ولی مادرشان یکی است.

۱. دیدگاه فقهای امامیه

فقهای امامیه قائل‌اند که باوجود پسـرعموی ابوینی به عموی ابی ارث نمی‌رسـد؛ ولی دربارهٔ علت ارث پسـرعموی ابوینی دو نظر دارند:

۱. برخی قائل‌اند که علت ارث پسـرعموی ابوینی این است که او از عموی ابی به میت نزدیک‌تر است. بنابراین ارث‌بردن او طبق قاعدهٔ «الاقرب یمنع الابعد» بلامانع اسـت. شـیخ مفید گفته اسـت: «دلیل ارث‌بردن پسـرعموی ابوینی این اسـت که به دو سبب به میت نزدیک است، درحالی‌که عموی ابی با یک سبب تقرب دارد.» (مفید، ۶۹۲ تا ۶۹۳) شیخ صدوق نیز گفته است: «دلیل ارث‌بردن پسرعموی ابوینی این است که او بین کلالهٔ ابی و کلالهٔ امی را جمع کرده است (ابن‌بابویه، الفقیه، ۲۹۲/٤؛ همو، المقنع، ۵۰۰).

۲. برخی قائل‌اند که این استثنا تعبدی است (ابن‌ادریس، ۲٤۱/۳).

اما قانون مدنی دربارهٔ تعبدی یا طبق قاعده‌بودن این حکم ساکت است.

مادهٔ ۹۳٦ مقرر می‌کند: «باوجود اعمام یا اخوال اولاد آن‌ها ارث نمی‌برند؛ مگر در صـورت انحصـار وارث به یک پسـرعموی ابوینی با یک عموی ابی تنها که فقط در این صـورت پسرعمو، عمو را از ارث محروم می‌کند؛ لیکن اگر با پسرعموی ابوینی دایی یا خاله باشد، یا اعمام متعدد باشند، ولو ابی تنها، پسرعمو ارث نمی‌برد».

فرق این دو قول این اسـت که اگر براسـاس تعلیل ذکرشـده، این حکم طبق قاعده باشـد، امکان سـرایت حکم مذکور در روایات به مسـائل مشابه وجود دارد؛ مثل جایی که وارث میت پسردایی ابوینی و دایی ابی باشد که در این

صـورت ارث به پسـردایی ابوینی می‌رسد؛ اما اگر حکم مذکور تعبدی باشد، به‌خاطر اینکه این حکم خلاف قاعده است، باید **به** مورد مذکور در نص یا محل وفاق در اجماع اکتفا کرد و امکان سرایت آن به مسائل مشابه وجود ندارد.

فقهای اهل‌سـنت معتقدند، اگر وارث عموی ابی و پسـرعموی ابوینی باشـد، ارث به عموی ابی می‌رسـد، نه پسرعموی ابوینی (مغنیه، ٥٥٥/٢).

٢. حکم فرض تغییر صورت‌مسئله

در فقه و حقوق دربارۀ اینکه آیا حتماً باید یک عمو و یک پسرعمو باشد یا در صورت متعددبودن هریک نیز این حکم صـادق اسـت یا خیر و نیز دربارۀ اینکه اگر با عمو و پسـرعمو وارثان دیگر باشند، حکم ثابت است یا تغییر می‌کند، اختلاف‌نظر وجود دارد.

در قانون مدنی، مادۀ ٩٣٦ حکم را منحصر به صورت اجتماع عموی ابی و پسرعموی ابوینی دانسته و تعمیم آن به‌صـورت تعدد هریک یا صورت اجتماع عمه و دایی و خالۀ ابی با پسرعمو یا اجتماع دایی ابی با پسر یا دخترعمه و دایی و خالۀ ابوینی و... را منتفی دانسته است.

مسئله صورت‌های مختلفی دارد که ذکر همۀ آن‌ها در اینجا ممکن نیست. به پنج صورت کلی اشاره می‌شود:

صـورت اول: وارث عموی ابی و پسرعموی ابوینی باشد، اما عمو یا پسرعمو یا هر دو چند نفر باشند. حال آیا در این صورت هم پسر یا پسران عموی ابوینی بر عمو یا عموهای ابی مقدم می‌شوند یا خیر؟

علامه حلی گفته اسـت که اگر یکی متعدد شـود، حکم تغییر می‌کند و عموی ابی حاجب پسـرعمو می‌شـود (قواعد الاحکام، ١٧٥/٢). اما عده‌ای گفته‌اند که در فرض تعدد نیز پسـرعمو بر عمو مقدم می‌شـود (شـهید اول، الدروس، ٣٣٦/٢). شـهید ثانی گفته است این عده سه دلیل دارند: «١. مقتضی برای تقدم پسرعمو در صورت تعدد نیز موجود اسـت و آن وجود پسـرعموی ابوینی در کنار عموی ابی اسـت. اگر پسرعموی واحد مانع عمو شود، پس پسـرعموی متعدد به طریق اولیٰ مانع می‌شـود؛ زیرا اسـبابی که سـبب تقدم می‌شـوند، متعدد می‌شـوند؛ ٢. سـبب ارث‌بردن دو عمو و بیشتر، عموبودن است و وجود پسرعمو مانع این سبب است و مانع یکی از دو سبب که در عرض هم‌اند، مانع دیگری نیز هسـت؛ ٣. کلمۀ `ابن العم` به‌دلیل اینکه ابن به عم اضـافه شـده، مفید عموم اسـت و همۀ فروض را شامل می‌شود» (شهید ثانی، مسالک الافهام، ١٥٩/١٣).

بر هر سـه دلیل اشـکال وارد شـده اسـت: ١. شـاید پسـرعمو با قید وحدت، مقتضی (حاجب) باشد، نه به‌طور مطلق. در صـورت اتحاد اگر سـبب نفس عنوان پسـرعموی ابوینی باشـد، در صـورت متعددبودن نیز سـبب متعدد خواهد بود؛ اما اگر سـبب عنوانی مرکب از پسـرعمو و قید وحدت باشـد، در صـورت تعدد، سبب منتفی می‌شود نه اینکه متعدد شـود؛ ٢. مانع‌بودن پسـرعمو هم ممکن است صرفاً در صورت وحدت سبب باشد، نه در صورت تعدد

آن؛ ۳. در نصـوص، مفرد مضافی وجود ندارد تا مفید عموم باشد. زیرا در روایات آمده است: «اعیان بنی الام...» که شامل صورت تعدد نیز می‌شود (نراقی، ۳۲۳/۱۹).

برخی گفته‌اند مدرک منحصـر در اجماع اسـت و چون این حکم خلاف اصـل اسـت، بر محل وفاق که وجود پسـرعموی ابوینی تنها با عموی ابی تنهاسـت، اکتفا می‌شـود و در صـورت‌های دیگر به قاعدهٔ الاقرب یمنع الابعد مراجعه می‌شود و اجماع دلالت لفظی ندارد تا به اطلاق آن برای صورت‌های تعدد عمو و پسرعمو تمسک شود یا از آن خصوصیت الغا شود؛ اما اگر یقین کردیم که فرقی بین وحدت و تعدد وجود ندارد، الحاق صورت تعدد به وحدت صحیح است، و این هم بعید نیست (هاشمی شاهرودی، ۲۳۳/۹).

صـورت دوم: گاهی در کنار عموی ابی و پسـرعموی ابوینی، زوج یا زوجه هم وارث هسـتند. در این صـورت شهید ثانی گفته است: چون زن و شوهر مانع ارث هیچ‌کس در هیچ‌یک از طبقات نمی‌شوند، مانع ارث پسرعمو هم نمی‌شـوند؛ زیرا مقتضـی برای ترجیح وجود دارد (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۵۹/۱۳). در این صورت ابتدا سهم زن یا شوهر داده می‌شود و بعد تکلیف بقیهٔ وراث روشن می‌شود. اما کسانی که قائل‌اند در خروج از نص باید به قدر متیقن اکتفا کرد، در این صورت هم پسرعموی ابوینی را حاجب عموی ابی می‌دانند.

صـورت سـوم: گاهی به‌جای عمو که مذکر اسـت، عمه یا به‌جای پسـرعمو، پسرعمه قرار می‌گیرد. مثلاً وارث میت عموی ابی و پسرعمهٔ ابوینی است یا پسرعموی ابوینی و عمهٔ ابی است یا عمهٔ ابی و پسرعمهٔ ابوینی است.

برخی گفتـه‌انـد: اگر بـه‌جای عموی ابی، عمهٔ ابی باشـد، حکم تغییر می‌کند؛ یعنی ارث به عمه می‌رسـد، نه پسـرعمو؛ زیرا اجماع بر مسـئلهٔ اجتماع عموی ابی و پسـرعموی ابوینی صورت گرفته، نه مسئلهٔ دیگر (ابن‌ادریس، ۲٤۱/۳). به‌عبارت‌دیگر حکم در دلیل مختص به عمو است و الحاق عمه به عمو نیازمند دلیل است که وجود ندارد.

امـا شـیخ طوسـی قـائـل اسـت که اگر به‌جای عمو، عمه قرار گیرد، حکم تغییر نمی‌کند، زیرا عمو و عمه در سـبب‌بودن اشتراک دارند (نک: طوسی، الاستبصار، ۱۷۰/٤). شهید ثانی علت مشترک‌بودن این دو را این‌گونه تفسیر کرده اسـت: «چون در اصـل ارث‌بردن مشـترک‌انـد و در یـک طبقه و درجه قرار دارند و هر دو فی‌الجمله حاجب می‌شوند. بنابراین نباید حکم آن‌ها تغییر کند.» (شهید ثانی، الروضة البهیة، ٥٦/۸).

اشـکال اسـتدلال ایشـان این اسـت که اشتراک در سبب‌بودن ملازم با اشتراک در مانع‌بودن نیست؛ چون ممکن اسـت یکی از دو مسبب مدخلیتی در ممنوعیت داشته باشد که دیگری نداشته باشد. بنابراین با تغییر مرد به زن حکم ثابت نمی‌ماند؛ به‌خصوص اگر تغییر مرد به زن در طرف مانع، یعنی پسرعمو، باشد. ازطرفی روایات نیز شامل زنان نمی‌شود (نراقی، ۳۲۳/۱۹).

صورت چهارم: گاهی درجهٔ یک طرف متفاوت است؛ مثلاً به‌جای عمو پسرعمو است یا به‌جای پسرعمو، پسرِ پسـرعمو است. شهید ثانی در مسالک گفته است اقوی این است که حکم تغییر می‌کند و پسرِ پسرعمو ارث نمی‌برد

(۱٥۹/۱۳).

شـاید دلیل ایشـان این باشـد که حکم در روایت به عنوان عمو تعلق گرفته اسـت و عمو قطعاً شـامل پسـرعمو نمی‌شود یا پسرعمو شامل پسرِ پسرعمو نمی‌شود.

اگر بگویند به پسـرِ پسـرعمو هم حقیقتاً پسـرعمو اطلاق می‌شـود، درسـت نیسـت؛ زیرا ادلهٔ مسـئله شـامل آن نمی‌شود و دلیل خاص دیگری هم وجود ندارد (نراقی، ۳۲٤/۱۹).

صورت پنجم: گاهی در کنار عموی ابی و پسرعموی ابوینی دایی یا خاله یا هر دو هستند. یعنی در کنار عمو و پسرعمو فردی است که جنسش از مانع و ممنوع نیست، درخصوص این مسئله فقها دیدگاه‌های متفاوتی دارند:

دیدگاه اول: پسرعمو از ارث محروم می‌شود و ارث به عمو و دایی می‌رسد؛ بدین‌سان که به عمو دوبرابر دایی یا خاله داده می‌شـود. زیرا عمو سـهم پدر را می‌برد و دایی یا خاله سهم مادر را (همان، ۳۲٥/۱۹). این قول در مختلف الشـیعه (علامه حلی، ٤٥/۹) به عمادالدین طبری نسبت داده شده و در سرائر (ابن‌ادریس، ۲٤۱/۳)، شرائع الاسلام (محقق حلی، ۲٤/٤)، قواعد الاحکام (علامه حلی، ۷۰/۳)، الدروس الشـرعیه (شـهید اول، ۳۳٦/۲) و مسـالک الافهام (شـهید ثانی، ۱٦۱/۱۳) پذیرفته شـده اسـت. شهید ثانی (همان، ۱٦۰) و بعدها فاضل نراقی آن را به جمهور متأخران نسبت داده‌اند (۳۲٤/۱۹).

ادلهٔ ایشان به این قرار است:

۱. پسـرعمو به‌وسـیلهٔ دایی یا خاله از ارث محروم می‌شـود و وقتی او محروم شـود، مانع ارث‌بردن عمو منتفی می‌شود؛ بنابراین عمو با دایی یا خاله ارث می‌برد (هاشمی شاهرودی، ۲۳٦/۹).

۲. بر اساس آیهٔ شریفهٔ «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷٥) قاعده این است که نباید باوجود خویشاوند نزدیک‌تر، دورتر ارث ببرد. اما به‌دلیل نص و اجماع، چاره‌ای جز عمل برخلافِ قاعده نیست و در چنین موقعیتی باید به محل وفاق یا نص اکتفا کرد. پس سـرایت حکم به مسـائل دیگر جایز نیسـت (سـبزواری، ۱۸٦/۳۰).

۳. اطلاق روایاتی که دلالت دارد عمو و دایی در همهٔ حالات در ارث شریک‌اند، اینجا حاکم است؛ چنان‌که در خبر سـلمةبن‌محرز از امام صـادق(ع) آمده است: «أَنَّهُ قَالَ: فِي ابْنِ عَمٍّ وَ خَالَةٍ قَالَ الْمَالُ لِلْخَالَةِ، وَ قَالَ فِي ابْنِ عَمٍّ وَ خَـالٍ، قَـالَ الْمَالُ لِلْخَالِ، وَ قَالَ فِي ابْنِ عَمٍّ وَ ابْنِ خَالَةٍ، قَالَ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ؛ امام صـادق(ع) در حدیثی در مورد پسـرعمو و دایی فرمود: همهٔ مال از آنِ خاله اسـت و دربارهٔ پسرعمو و دایی گفت: همهٔ مال از آن دایی است و دربارهٔ پسـرعمو و پسـرخاله گفت: 'لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ' (نساء:۱۱)» (حرعاملی، ۱۹۳/۲٦). این روایت اطلاق دارد و شامل محل بحث که عموی ابی حضور دارد هم می‌شود (سبزواری، ۱۸٦/۳۰).

دلیل اینکه این روایت به خبر توصـیف شـده این اسـت که در سند آن عمران‌بن‌موسی وجود دارد که توثیق نشده

است. همچنین در آن حسن‌بن‌ظریف وجود دارد که او هم توثیق نشده، هرچند پدرش ثقه است. همچنین در سند آن سلمة‌بن‌محرز است که توثیق نشده است؛ اما دلالتش کامل است، زیرا اطلاق دارد (اراکی، ۱۹۰).

۴. پسرعمو وقتی حاجب عمو می‌شود که ارث ببرد و فرض ما این است که وی از ارث محروم می‌شود، چنان‌که اگر پسرعمو قاتل یا کافر بود، حاجب نمی‌شد؛ بنابراین حاجب نخواهد بود. ضمن اینکه آنچه با دلیل ثابت شده، محروم‌شدن عمو توسط پسرعمو است تا اینکه خودش مال را ببرد؛ اما اینکه او حاجب عمو شود تا مال را دیگری، مثل دایی ببرد، دلیلی ندارد. بنابراین دلیلی بر حاجب‌بودن پسرعمو برای عمو نیست و بر اساس قاعده، عمو هم ارث خواهد برد؛ یعنی دوسوم به عمو و یک‌سوم به دایی داده می‌شود (همو، ۱۸۹تا۱۹۰).

ایراد این دلیل این است که شرط حاجب‌بودن ارث‌بری نیست؛ زیرا اگر ارث‌بردن شرط بود، برادران حاجبِ مادر نمی‌شدند (فاضل مقداد، ١٨٢/٤).

دیدگاه دوم: برخی قائل‌اند عموی ابی و پسرعموی ابوینی هر دو از ارث محروم می‌شوند و مال به دایی یا خاله یا هر دو داده می‌شود. شهید اول این قول را به سدیدالدین محمود حمصی نسبت داده است (الدروس، ۳۳۷/۲). دلیل این قول چنین مطرح شده است که اولاً عمو به‌وسیلهٔ پسرعمو، و پسرعمو به‌وسیلهٔ دایی یا خاله از ارث محروم می‌شود (ابن‌فهد حلی، ٣٩٥/٤)؛ ثانیاً خبر سلمه بر محروم‌شدن پسرعمو به‌وسیلهٔ دایی یا خاله دلالت دارد. پس کسی که از او ضعیف‌تر است (عمو) در محروم‌شدن اولویت دارد.

ایراد استدلال اول این است که پسرعمو به‌طور مطلق عمو را از ارث محروم نمی‌کند؛ بلکه اگر ارث‌بر باشد، او را محروم می‌سازد و اگر ارث نبرد، مانع دیگران نمی‌شود. در اینجا نیز فرض این است که او از ارث به‌وسیلهٔ دایی محروم است؛ بنابراین نمی‌تواند عمو را از ارث محروم کند. دیگر اینکه چنین استدلالی بیشتر شبیه قیاس و استحسان است. ایراد استدلال دوم هم این است که اولویتِ پسرعمو بر عمو در ارث‌بردن، ملازم با اولویت او بر عمو در همهٔ احکام نیست. به همین دلیل کسی قائل نیست که اگر دایی یا خاله با عموی ابی جمع شدند، عمو محروم می‌شود؛ در حالی که اگر اولویت تام بود، در فرض مذکور نیز باید محروم می‌شد (روحانی، ٣٦٢/٢٤ تا ٣٦٤).

دیدگاه سوم: مال برای پسرعموی تنهاست. این احتمال را علامه در مختلف الشیعه مطرح کرده است (٤٥/٩). توضیح اینکه عمو و دایی در یک مرتبه و در عرض هم قرار دارند و مانع یکی از دو امرِ هم‌عرض، مانع دیگری نیز هست؛ و الا این دو در عرض هم نخواهند بود (ابن فهد حلی، ٣٩٦/٤).

جواب علامه حلی به این احتمال این است که عمو و دایی بر اساس دلیل فقط در اصل ارث‌بردن و در مرتبه باهم مساوی‌اند، نه در همهٔ احکام. به‌عبارتی این استدلال قیاس امور اعتباری شرعی با علل و موانع تکوینی است که فسادش روشن است (هاشمی شاهرودی، ٢٣٦/٩)؛ زیرا ممکن است امری محکوم به حکمی باشد که مساوی آن امر، محکوم به آن نباشد. جواب نقضی نیز این است که اگر این استدلال صحیح بود، باید حاجبان مادر در مازاد

بر سـدس، یعنی برادران، حاجب پدر نیز می‌شـدند، زیرا پدر و مادر در درجه مساوی‌اند؛ در حالی که حاجب مادر حاجب پدر نخواهد بود (فاضل مقداد، ۱۸۲/٤).

علاوه بر این دلیلی نداریم که پسـرعمو حاجب دایی شـود؛ بلکه برعکس، دلیل داریم که دایی حاجب پسرعمو می‌شود. چنان که در خبر سلمة‌بن‌محرز آمده است.

دیدگاه چهارم: مال برای خاله و پسـرعمو اسـت. این قول را شـهید اول به شـیخ معین‌الدین مصـری (دروس، ۳۳۷/۲)، و علامه در مختلف الشیعه به قطب‌الدین راوندی (٤٥/۹) نسبت داده است. صاحب‌جواهر نیز آن را قوی دانسـته، هر چند اعتراف کرده کمتر فقیهی به آن حکم کرده اسـت. دلیل ایشـان این اسـت که مقتضـی، یعنی وجود پسـرعمو، برای محروم‌بودن عمو از ارث موجود است و مانع هم مفقود است. برای محروم‌شدن دایی و پسرعمو هم مقتضـی موجود نیست؛ زیرا عمو مانع دایی نیست. بنابراین به‌طریقِ‌اولی پسرعمو مانع نخواهد بود، هرچند پسرعمو در اینجا بر عمو در ارث اولویت دارد (صـاحب‌جواهر، ۱۷۹/۳۹). همچنین برای اینکه فقط در صـورتی پسـرعمو باوجود دایی از ارث محروم می‌شـود که در درجۀ او از طرف عموها کسـی نباشد؛ اما باوجود یکی از آن‌ها نمی‌توان گفت که پسـرعمو باوجود دایی از ارث محروم شده است. او فقط به‌وسیلۀ کسی از ارث محروم می‌شود که از طرف عمو باشـد؛ زیرا نصـیب ارث او را می‌گیرد، به خلاف دایی؛ زیرا سهم او با بودن یا نبودن پسرعمو تغییری نمی‌کند و حال آنکه حجب تنها با گرفتن نصـیب محجوب محقق می‌شـود، نه با آنچه از دیگری می‌گیرد (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱٦۱/۱۳).

ایراد دلیل اول این اسـت که اولاً این قیاس است و قیاس باطل است. به‌علاوه، لازمه‌اش این است که هرگاه دایی با پسرعمو باشد و عمو نباشد، پسرعمو حاجب او شود؛ در حالی که احدی به این قائل نیست (هاشمی شاهرودی، ۲۳٦/۹)؛ ثانیاً محروم‌شدن عمو توسط پسرعمو دلیل بر این نیست که پسرعمو بر عمو در همه‌جا اولویت دارد؛ حتی در محروم‌نشـدن به‌وسـیلۀ دایی و خاله، درحالی‌که دلیل بر محروم‌شـدن او دلالت دارد که شامل مسئلۀ مفروض نیز می‌شـود. اشـکال دلیل دوم این اسـت که ما هم دلیل خاص (روایات) و هم دلیل عام «وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ» (انفال: ۷۵) داریم که پسـرعمو باوجود دایی از ارث محروم می‌شـود. اطلاق این ادله همچنین صـورتی را شامل می‌شود که از ناحیۀ عموها وارثی باشد و تخصیص‌دادن حکم به وضعیتی که عمویی نباشد، بدون دلیل است (روحانی، ۳٦۲/۲٤؛ سبزواری، ۱۸٦/۳۰).

۳. مقتضای ادله

اگر دلیل تقدم پسـرعموی ابوینی بر عموی ابی صـرفاً اجماع باشـد، باید به قدر متیقن اکتفا کرد و صـرفاً در صورت اجتماع عمو و پسـرعمو به تقدم پسـرعمو حکم کرد و در دیگر موارد پنج‌گانه، اولویت اقرب را مبنای حکم قرار داد؛

زیرا اجماع دلیل لبی است و نمی‌توان به اطلاق آن تمسک کرد و آن را به وضعیت تعدد سرایت داد.

اما اگر دلیل صرفاً روایات باشد، ممکن است عرف در صورت تعدد هریک از طرفین با الغای خصوصیت، پسرعمو را حاجب عمو بداند و فرقی بین واحد یا متعددبودن عمو یا پسرعمو نباشد. همچنین فرقی بین وجودداشتن یا نداشتن زن یا شوهر نباشد؛ زیرا زن و شوهر با همهٔ طبقات جمع می‌شوند. بنابراین در این دو صورت نیز پسرعمو مانع عمو خواهد بود؛ اما اگر به‌جایِ پسرعمو، پسرِ پسرعمو باشد، یا به‌جایِ عمو عمهٔ ابی باشد، سرایت‌دادن حکم روایت مستلزم دلیل معتبر یا اولویت قطعی است که در اینجا وجود ندارد.

اما در صورتی که با پسرعموی ابوینی و عموی ابی، خاله یا دایی یا هر دو باشد، باید روایات را بررسی کرد. روایات سه دسته‌اند: دستهٔ اول به اطلاقشان دلالت دارند که عمو و دایی یا خاله ارث می‌برند؛ مثل صحیحهٔ ابوبصیر که در آن آمده است: «للعم الثلثان وللخال الثلث» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۲۶/۹؛ حرعاملی، ۵۰۶/۱۷). این روایت اطلاق دارد و صورت حضور پسرعمو با آن‌ها را نیز شامل می‌شود. دستهٔ دوم دلالت دارد که اگر پسرعمو با دایی و خاله جمع شوند، پسرعمو از ارث محروم می‌شود و همهٔ ارث برای دایی و خاله است؛ مثل خبر سلمه از امام صادق(ع): «فی ابن عم و خالة قال: المال للخالة و فی ابن عم و خال قال: المال للخال» (طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۲۵/۹؛ حرعاملی، ۵۰۵/۱۷). دستهٔ سوم نیز دلالت دارد بر اینکه اگر پسرعموی ابوینی با عموی ابی جمع شوند، همهٔ مال از آن پسرعمو است (همو، ۱۸۳/۲۶ و ۱۹۲) که مفصلاً بررسی خواهیم کرد.

حال اگر بگوییم که روایات دستهٔ سوم محل بحث ما نیست، مسئله روشن است: مقتضای روایات دستهٔ اول این است که عمو و دایی و خاله ارث را بین خودشان تقسیم می‌کنند و روایات دستهٔ دوم نیز با آن منافاتی ندارد؛ اما اگر قائل شویم که اطلاق روایات دستهٔ سوم شامل فرض ما هم می‌شود، دو حالت وجود دارد: ۱. قائلیم که پسرعمو، چه وارث باشد و چه نباشد، عمو را از ارث محروم می‌کند؛ در این صورت عمو از ارث محروم می‌شود و ارث به خاله یا دایی می‌رسد؛ ۲. قائلیم فقط در صورتی عمو از ارث محروم می‌شود که پسرعمو وارث باشد و چون در اینجا پسرعمو وارث نیست، مانع ارث‌بردن عمو نمی‌شود. در این صورت ارث بین عمو و خاله یا دایی تقسیم می‌شود.

۴. ادلهٔ اولویت پسرعموی ابوینی بر عموی ابی

فقها برای اولویت پسرعموی ابوینی بر عموی ابی به ادلهٔ زیر استناد جسته‌اند:

٤. ١. قاعدهٔ الاقرب یمنع الابعد

معنای قاعده این است که هرکس از نظر نسب، به میت نزدیک‌تر باشد، مانع ارث‌بری دورتر از خود می‌شود (جعفری لنگرودی، ٤٢٧). از این قاعده به قاعدهٔ «الاقرب فالاقرب» نیز تعبیر می‌شود. این قاعده علاوه بر ارث در ابواب دیگر فقه، مانند دیهٔ عاقله، نفقه، حضانت و... نیز به کار می‌رود.

بر اســاس این قاعده در باب ارث باوجود خویشــاوندان طبقۀ اول، یعنی پدر و مادر و فرزندان و فرزندان آن‌ها، ارث به اقوام طبقۀ دوم یعنی اجداد و خواهران و برادران و فرزندان آن‌ها نمی‌رسـد و باوجودِ حتی دورترین خویشاوند در طبقۀ دوم، ارث به اقوام طبقۀ سوم یعنی عموها و دایی‌ها و فرزندان آن‌ها نمی‌رسد.

همین‌طور باوجود افراد در یک درجه، ارث به افرادی نمی‌رسد که در درجۀ بعد قرار دارند و باوجود خویشاوندان نسبی ارث به خویشاوندان سببی نمی‌رسد. فقط زن و شوهر با وارثان در همۀ طبقات ارث می‌برند.

برای این قاعده به ادلۀ متعددی از قرآن و سنت و عقل استناد شده است. مهم‌ترین دلیل آیۀ ٧۵ سورۀ انفال است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَـيْءٍ عَلِيمٌ»؛ کســانی که بعداً ایمان آوردند و هجرت کردند و با شــما جهاد نمودند، از شــما هســتند و خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر، در احکامی که خدا مقرّر داشته، سزاوارترند؛ خداوند به همه‌چیز داناست.

بر اســاس این آیه برخی از خویشــاوندان بر برخی دیگر در ارث مقدم‌اند. این آیه فقط اولیٰ بودن برخی را ثابت کرده و مصادیقش را بیان نکرده است.

برخی روایات نیز ملاک اقربیت را بیان کرده اســت، مانند: صـحیحۀ ابی‌ایوب خزاز از امام صادق(ع): «قَالَ إِنَّ فِی كِتَـابِ عَلِی أَنَّ كُـلَّ ذِی رَحِمٍ بِمَنْزِلَـةِ الرَّحِمِ الَّذِی يجُرُّ بِهِ إِلَّا أَنْ يكُونَ وَارِثٌ أَقْرَبَ إِلَی الْمَيتِ مِنْهُ فَيحْجُبَه» (طوسی، تهذیب الاحکام، ٢٦٩/٩)؛ همانا در کتاب علی(ع) هر خویشاوندی که در طبقۀ بعدی قرار بگیرد، به‌منزلۀ آن خویشاوندی است که میراث میت را از راه خویشاوندی به‌سوی خود می‌کشد؛ اما اگر طبقۀ قبل زنده باشند، طبقۀ بعدی را محروم می‌کنند.

در این روایت، وجود وارث اقرب به میت، مانع ارث‌بردن شخص ابعد دانسته شده است.

روایاتی نیز وجود دارد که افراد هر طبقه را بیان کرده؛ اما ذکر و بررســی آن‌ها از حوصـلۀ این نوشتار خارج است (نک: کلینی، ٧۵/٧ تا ٧٧).

در فقه و حقوق، فردِ دارای دو سـبب بر فردِ دارای یک سبب، اگر هم‌طبقه و هم‌درجه باشند، بر اساس این قاعده مقدم می‌شـود؛ چنان‌که باوجود برادر و خواهر ابوینی، برادر و خواهر ابی از ارث محروم می‌شوند (موسوی اردبیلی، ٣٩٠/١١).

برخی نظیر شـیخ مفید یکی دیگر از مصـادیق این قاعده را پسرعموی ابوینی دانسته‌اند که بر عموی ابی در ارث مقدم می‌شـود؛ زیرا متقرب ابوینی دارای دو سبب است و این موجب اقربیت او بر متقرب ابی می‌شود که دارای یک سبب تقرب است (٦٩٣).

ایراد اسـتدلال ایشـان این است که در برخی مسائل باوجود این علت، حکم مذکور ثابت نیست؛ مثل مسئله‌ای که وارث میت، پسرِ برادر ابوینی و برادر ابی باشد. در این صورت فقها به‌اتفاق قائل‌اند که ارث به برادر ابی می‌رسد.

شیخ مفید برای فرار از این ایراد گفته است علت ارث‌نبردن پسرِ برادر ابوینی این است که برادر ابی به‌فرض ارث می‌برد، ولی پسرِ برادر ابوینی به‌رحم. و کسی که به‌فرض ارث می‌برد، بر کسی که به‌قرابت ارث می‌برد، مقدم است. اما پسرعمو و عمو هر دو به‌قرابت ارث می‌برند. بنابراین از بین آن‌ها کسی که به دو سبب ارث ببرد، بر وارثِ یک‌سببی مقدم می‌شود (۶۹۲ تا ۶۹۳).

پاسخ این است که دلیلی بر مقدم‌بودن متقرب دوسببی بر متقرب یک‌سببی وجود ندارد؛ زیرا اگر چنین تقدمی در کار بود، برادر ابوینی هم بر برادر امی مقدم می‌شد.

برخی این‌گونه توجیه کرده‌اند که ممکن است اقرب‌بودن ابوینی بر ابی به این دلیل باشد که ملاک صدق عرفی اقربیت است، خواه به‌خاطر کمتربودن واسطه یا محکم‌تربودن ارتباط و انتساب، و بدون شک متقرب ابوینی عرفاً اقرب است؛ زیرا ارتباط و انتسابش به میت شدیدتر است و جهت قرابتش هم بیشتر از متقرب ابی تنها یا امی تنهاست. بنابراین فقط مانع ابی می‌شود و متقرب امی با دلیل (اجماع) خارج می‌شود، لذا متقرب ابی باقی می‌ماند. براین‌اساس مسئله مطابق قاعدهٔ الاقرب یمنع الابعد است. شاید نظر شیخ مفید هم همین باشد (نراقی، ۲۷۰/۱۹).

پاسخ این است که اولاً بر فرض که دارا بودن دو سبب عرفاً موجب اقربیت باشد؛ چنان‌که برادر ابوینی بر برادر ابی مقدم می‌شود و این فقط در صورتی است که هر دو در یک درجه باشند؛ اما در صورتی که درجهٔ ابی مقدم بر ابوینی باشد، عرفاً تعدد سبب باعث اقربیت نمی‌شود؛ بر عکس، عرف کسی را که در درجهٔ جلوتر است مقدم می‌دارد. هرچند صاحب درجهٔ نزدیک‌تر یک سبب تقرب داشته باشد؛ ثانیاً اگر این‌گونه باشد، در جایی که پسرعمهٔ ابوینی با عمهٔ ابی وارث است نیز باید پسرعمهٔ ابوینی بر عمهٔ ابی مقدم شود؛ حال‌آنکه هیچ‌کس چنین ادعایی نکرده است. بنابراین تقدم پسرعموی ابوینی بر عموی ابی طبق قاعدهٔ الاقرب یمنع الابعد نیست.

٤. ٢. سنت

در سنت به روایاتی استناد شده است. عده‌ای روایات ذکرشده در این باب را مستفیض می‌دانند (فیض کاشانی، ۳۰۲/۳). صاحب ریاض می‌گوید: «این‌گونه نیست.» ضمن اینکه روایات ذکرشده را از نظر سند، ضعیف می‌داند (طباطبایی، ١٤/ ٣٥٤). ابن‌بابویه می‌گوید: «این حکم به‌دلیل خبر صحیح منقول از ائمه است» (الفقیه، ٢٩٢/٤). لازم است روایات بررسی سندی و دلالی شوند:

أ. روایت حسن‌بن‌عماره: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(ع) أَيُّمَا أَقْرَبُ ابْنُ عَمٍّ لِأَبٍ وَ أُمٍّ أَوْ عَمٌّ لِأَبٍ قَالَ قُلْتُ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ السَّبِيعِيُّ عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ(ع) أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ أَعْيَانُ بَنِي الْأُمِّ أَقْرَبُ مِنْ بَنِي الْعَلَّاتِ قَالَ فَاسْتَوَى جَالِساً ثُمَّ قَالَ جِئْتَ بِهَا مِنْ عَيْنٍ صَافِيَةٍ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ أَبَا رَسُولِ اللَّهِ(ص) أَخُو أَبِي طَالِبٍ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ» (حرعاملی، ١٨٣/٢٦ و ١٩٢).

حسن‌بن‌عماره می‌گوید: «امام صادق(ع) فرمود: 'پسرعموی پدرومادری نزدیک‌تر است یا عموی پدری؟'

عرض کردم: 'ابواسحاق سبیعی از حارث اعور برای ما خبر آورده که امیرمؤمنان علی(ع) می‌فرمود: کسانی که پدر و مادر واحدی دارند از آنان که فقط پدر واحدی دارند، نزدیک‌ترند.' امام(ع) در نشستن خود تغییری داد و سپس فرمود: 'آن را از چشمۀ زلالی آوردی. به‌راستی که عبدالله پدر پیامبر(ص) برادر پدرومادری ابوطالب بود.'»

عَلّة بر وزن ضَرّة از علّ گرفته شده است. علّ، آشامیدن پشتِ‌سرهم شتر است، در مقابل نَهَل. نَهَل این است که شتر بعد از آشامیدن توقف کند تا آب از گلویش پایین برود و دوباره بنوشد. عَلّ و نَهَل دربارۀ رضاع نیز استعمال می‌شود و «بَنِی الْعَلَّات» به فرزندان یک مرد از زنان متعدد (برادران ابی) گفته می‌شود (نک: ابن‌منظور، ٤٦٧/١١ تا ٤٧٠)؛ اما اگر مادرشان یکی و پدرشان مختلف باشد، اخیاف می‌گویند (ابن‌اثیر، ٢٩١/٣ و ٣٣٣).

اعیان از عین گرفته شده است. مراد از عینِ چیزی، قسمت ارزشمند آن است. بنابراین مراد از اعیان برادرانی است که پسران یک پدر و یک مادر هستند (جوهری، ٢١٧١/٦). عین صافیه نیز کنایه از امیرالمؤمنین علی(ع) است.

هرچند روایت دلالت دارد که برادران ابوینی نسبت به برادران ابی اقرب‌اند. اما چون در آخر امام صادق(ع) فرمودند که عبدالله پدر پیامبر(ص) برادر پدرومادری ابوطالب بود و این را در جواب سؤال از اقرب‌بودن پسرعموی ابوینی نسبت به عموی ابی ذکر کرده‌اند، مشخص می‌شود که پسرعموی ابوینی، بر عموی ابی مقدم است.

بررسی سندی روایت: برخی قائل‌اند که روایت ذکرشده ضعیف است (محقق سبزواری، ٨٤٧/٢)؛ زیرا این روایت را شیخ صدوق از کتاب حسن بن محمد بن سماعه گرفته (نجاشی، ٤٦٢) که از شیوخ واقفی است (علامه حلی، مختلف الشیعه، ٤٠٥/٥). حسن‌بن‌محمد هم از محمدبن‌بکر جناح نقل کرده که ثقه بوده است (نجاشی، ٣٤٦)؛ اما شیخ طوسی او را واقفی دانسته است (رجال، ٣٤٥). نام صفوان‌بن‌خالد و ابراهیم‌بن‌محمدبن‌مهاجر نیز در هیچ‌یک از کتب رجالی یافت نمی‌شود. البته حسن‌بن‌عماره را شیخ طوسی در کتاب رجالش نام برده و گفته است که وی سنی، اما از اصحاب امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) بوده است (سبحانی تبریزی، ٢٧٠). یونس‌بن‌ابی‌اسحاق سبیعی نیز از اصحاب امام صادق(ع)، اما سنی متعصب بوده است (تفرشی، ١٠٦/٥).

بر همین اساس شهید ثانی در مسالک گفته است: «اخباری که در مورد ارث پسرعمو وارد شده، معتبر نیست» (شهید ثانی، مسالک الافهام، ١٥٨/١٣). اما برخی قائل‌اند که به این روایات بر فرض ضعف سند نیز می‌توان استناد کرد؛ زیرا فقهای امامیه به آن عمل کرده‌اند و این‌گونه ضعف سند جبران می‌شود (نراقی، ٢٧٠/١٩).

بررسی دلالی روایت: تقدم در روایت مذکور را بر فرض صحت سند، تنها در صورت هم‌درجه بودن می‌توان پذیرفت؛ مثل تقدم عموی ابوینی بر عموی ابی. عبارت «أَعْيَانُ بَنِي الْأُمِّ أَقْرَبُ مِنْ بَنِي الْعَلَّاتِ» بر مقدم‌بودن مطلق ابوینی بر ابی دلالت ندارد.

اگر گفته شود ممکن است فرمایش امام علی(ع) را، بدون سؤال و جواب، بر اولی‌بودن متقرب ابوینی بر ابی، در صورت اتحاد درجه، حمل کنیم؛ اما چون در این روایت امام(ع) از راوی خواسته که از میان عموی ابی و پسرعموی

ابوینی یکی را معین کند و راوی در جواب امام(ع) روایت مذکور از حضرت علی(ع) را نقل کرده است، پی می‌بریم که روایت عام است و شامل صورت اختلاف درجه هم می‌شود.

می‌گوییم: اولاً ایرادی که بر اسـتدلال به روایت وارد اسـت، همین است که سخن امام علی(ع) را جواب سؤالی که از امام صادق(ع) نقل شده است، قرار داده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که پسرعموی ابوینی از عموی ابی نزدیک‌تر است و حال‌آنکه عباس، عموی پیامبر، وارث پیامبر(ص) نبود؛ نه به‌سبب وجود امیرالمؤمنین علی(ع)، بلکه به‌سبب وجود حضرت فاطمه(س)، حتی حضرت علی(ع) هم وارث مال پیامبر(ص) نبود و توجیه روایت ممکن نیست؛ ثانیاً چون در روایت اسـمی از میراث نیسـت، بر فرض صـحت، بر اقرب‌بودن پسرعموی ابوینی فرد نسبت به عموی ابی او از جهات دیگر دلالت دارد، نه از جهت ارث‌بردن مال و مقام. بنابراین منظور روایت این اسـت که امیرالمؤمنین(ع) به مقام پیامبر(ص) اولی از عباس عموی پیامبر(ص) است.

ب. روایت دیگر: شـیخ طوسی در تهذیب الأحکام از امام علی(ع) نقل کرده است: «أَعْيَانُ بَنِي الْأُمِّ يَرِثُونَ دُونَ بَنِي الْعَلَّاتِ»؛ برادران پـدرومادری ارث می‌برند، نه برادران پدری (۳۲۷/۹). ابن‌بابویه نیز در کتاب من لا یحضـره الفقیه این روایت را به‌صـورت مرسـل نقل کرده و به این تعبیر آورده اسـت: «اولاد بنی الام أحق من بنی العلات» (۲۷۳/٤). این روایـت، نیز بر فرض صـحت سـند، از نظر دلالی همان ایرادات روایت اول را دارد. به‌علاوه در این روایت، مانند روایت گذشته، از ارث پسرعموی ابوینی و عموی ابی سؤال نشده تا مسئلهٔ مذکور را شامل شود.

٤. ۳. اجماع

بسیاری از فقها تقدم پسرعموی ابوینی بر عموی ابی را اجماعی دانسته‌اند (مقدس اردبیلی، ٤١٦/١١؛ سبزواری، ۱۸۵/۳۰؛ شـهیـد ثـانی، مسـالـک الافهـام، ۱۵۸/۱۳). عده‌ای بر این حکم نقل اجماع کرده‌اند، ازجمله ابن‌زهره (۳۲٦)، ابن‌ادریس حلی (٢٦٢/٣)، فاضل مقداد (١٨١/٤) و محقق سبزواری (۳۰۱). صاحب ریاض قائل است که نقل اجماع در حد تواتر اسـت و این اجماع مخصـص قاعدهٔ الاقرب اسـت (٣٥٤/١٤). برخی ادعای نبود اختلاف کرده‌اند (روحانی، ٣٦٢/٢٤) و برخی نیز آن را مسـلم دانسـته‌اند (مجلسی، محمدتقی، ۳۰۲/۱۱). برخی مهم‌ترین دلیل را اجماع دانسته‌اند (فاضل هندی، ٤٤٧/٩).

پاسـخ این است که اجماع چه منقول و چه محصل هر دو مردود است؛ زیرا اگر بتوان به روایات واردشده در این باب استناد کرد، این اجماع مدرکی است و مشهور قائل‌اند که اجماع مدرکی حجت نیست (آخوند خراسانی، ۱۲۳؛ میرزای قمی، ٤٦٢/٢، خویی، ۹۸/۲). حتی اگر قائل شویم که اجماع مدرکی حجت است یا نتوان به روایت استناد کرد و اجماع تعبدی باشـد، در صورتی اعتبار دارد که کاشف از نظر معصوم باشد (شبیری زنجانی، ۲/۱)؛ اما کشف نظر معصـوم در اینجا مشـکل است، زیرا کلینی در کتاب کافی اولویت پسرعموی ابوینی بر عموی ابی را ذکر نکرده اسـت. همچنین ما اطلاعی از دیدگاه فقهای قبل از شـیخ صـدوق نداریم. حتی شـیخ صدوق (الهدایة، ۳۳۷) قائل

شـده اسـت که باوجود مطلق عمو، مطلق پسـرعمو ارث نمی‌برد. بنابراین اولاً اصـل وجود اجماع و ثانیاً کشف نظر معصوم از آن بسیار مشکل است.

۵. ارتباط ارث پسرعموی ابوینی با مسئلۀ ارث جانشینی پیامبر(ص)

حضـرت علی(ع) پسرعموی ابوینی پیامبر(ص) و عباس عموی ابی ایشان بود. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا قائل‌بودن شـیعه به ارث‌بری پسـرعموی ابوینی باوجود عموی ابی با اعتقاد آن‌ها به جانشـینی امام علی(ع) پس از پیامبر(ص) و رد ادعای بنی‌عباس به خلافت عباس پس از پیامبر(ص) ارتباط دارد؟

هنگامی که حکومت امویان سـرنگون شـد و عباسـیان به قدرت رسـیدند، ابتدا خود را اهل‌بیت پیامبر(ص) و ذوی‌القربی نـامیـدنـد (عمر، ١٠٩)؛ امـا بعـد از مواجه‌شـدن با مخالفت علویان، مدعی شـدند که هنگام رحلت پیامبر(ص) تنها کسـی که استحقاق ارث‌بری از پیامبر(ص) را داشته، عباس عموی ایشان بوده است، با این دلیل که علی(ع) پسـرعموی پیامبر و عباس عموی پیامبر(ص) بود و باوجود عمو ارث به پسـرعمو نمی‌رسـد. بنابراین حق جانشـینی پیامبر(ص) به علی(ع) نمی‌رسـد، بلکه به عمویش عباس می‌رسـد. طبق این قول، علویان هیچ حقی در خلافت نداشتند. اما ائمۀ شیعه در مواقع متعدد به‌شدت در مقام رد ادعای بنی‌عباس برآمده‌اند (طبرسی، ٣٣٦/٢).

اما قائل‌شـدن فقهای شـیعه به ارث پسـرعموی ابوینی در صـورت وجود عموی ابی برای اثبات موروثی‌بودن خلافت حضـرت علی(ع) یا دیگر ائمه(ع) نبوده اسـت؛ زیرا اولاً آن‌قدر دلایل محکم و متقن نظیر حدیث ثقلین بر ولایـت حضـرت علی(ع) و دیگر امامان(ع) وجود دارد که نیازی به چنین ادعاهایی نیسـت؛ ثانیاً به‌دلیل حضـور حضـرت فاطمه(س) در زمان فوت پیامبر(ص) وارث ایشـان حضـرت فاطمه(س) بوده اسـت. بنابراین دست‌کم بر مبنای خود امامیه، حضـرت علی(ع) وارث نبوده تا خلافت پیامبر(ص) به ایشـان ارث برسـد؛ چنان‌که در روایت فضـیل‌بن‌یسـار از امام باقر(ع) آمده اسـت: «لَا وَ اللَّهِ مَا وَرِثَ رَسُـولَ اللَّهِ(ص) الْعَبَّاسُ وَ لَا عَلِيٌّ(ع) وَ لَا وَرِثَهُ إِلَّا فَاطِمَةُ(ع) وَ مَا كَانَ أَخَذَ عَلِيٌّ(ع) السِّلَاحَ وَ غَيْرَهُ إِلَّا لِأَنَّهُ قَضَى عَنْهُ دَيْنَهُ ثُمَّ قَالَ(ع) وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللّهِ» (ابن‌بابویه، الفقیه، ٢٦١/٤)؛ نه به‌خدا قسم، نه عباس و نه علی(ع) هیچ‌یک از رسول خدا(ص) ارث نبرده‌اند، پیامبر(ص) جز فاطمه(س) وارثی نداشـته اسـت و برداشـتن سـلاح و دیگر اشیای متعلق به پیامبر(ص) از سوی علی(ع) جز برای آن نبوده است که او دِین پیامبر(ص) را ادا کرده است. سپس امام(ع) فرمود: «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُـهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كتابِ اللهِ» (انفال: ٧٥). البته ارث‌نبردن امام علی(ع) مربوط به مال دنیوی بوده اسـت و بر اسـاس روایات، آن حضـرت برخی اشـیا را که از ودایع نبوت بوده به ارث برده اسـت که سـپس به ائمۀ بعد از ایشان رسـیده؛ مانند شـمشـیر و زره و رحل و... (نک: کلینی، ٢٣٤/١). ثالثاً از نظر شـیعه مناصـب و ازجمله جانشـینی پیامبر(ص) به ارث نمی‌رسـد و ائمه(ع) هرگز به این دلیل که منتسب به پیامبر(ص) می‌باشند، خود را سزاوار رسیدن

به امامت نمی‌دانستند؛ بلکه براساس شایستگی‌هایی که داشته‌اند، با تصریح امام قبل از خود، به امامت رسیده‌اند و این امر دربارهٔ پیامبران هم مصداق دارد: بسیاری از پیامبران فرزند پیامبران قبلی بودند؛ مانند یوسف پیامبر که فرزند یعقوب بود و یعقوب فرزند اسحاق، و اسحاق و اسماعیل فرزندان ابراهیم(ع) بودند. ازطرفی فرزند برخی امامان مانند امام حسن(ع) به امامت نرسیدند؛ چنان‌که فرزند نوح(ع) به پیامبری نرسید و اگر موروثی بود، استثنا نداشت.

بنابراین اگرچه از طرف بنی‌عباس ادعای موروثی‌بودن خلافت پیامبر(ص) برای عباس شده است، اما قول به ارث‌بردن پسرعموی ابوینی باوجود عموی ابی در مذهب امامیه، بر فرض تمام‌بودن ادله، به دلایل پیش‌گفته، ارتباطی با موروثی‌بودن جانشینی پیامبر(ص) برای حضرت علی(ع) ندارد؛ بلکه بر اولویت پسرعموی ابوینی بر عموی ابی در ارث‌بردن اموال دلالت می‌کند.

نتیجه‌گیری

دلیل معتبری بر مقدم‌بودن پسرعموی ابوینی بر عموی ابی در وراثت وجود ندارد؛ زیرا اولاً اجماع ادعاشده، مدرکی است و حجیت ندارد؛ ثانیاً پسرعمو نسبت به عمو در درجهٔ دورتر از میت قرار دارد؛ هرچند پسرعمو که دارای درجهٔ دورتر است، با دو سبب و عمو که دارای درجهٔ نزدیک‌تر است، با یک سبب به میت تقرب دارد. چون قطع نداریم که قید مزبور یعنی دارای دو سبب بودن دخالتی در اقربیت داشته باشد و حداقل نمی‌دانیم که اقربیت باوجود داشتن یا نداشتن دو سبب فرق کند؛ بنابراین حکم به‌خاطر داشتن دو سبب تغییر نمی‌کند. ضمن اینکه در باب‌های دیگری جز ارث، مانند: عاقله، حضانت، قیومیت و امثال آن، مطلق عمو بر پسرعمو به‌دلیل نزدیک‌تربودن مقدم داشته می‌شود و فرق قائل‌شدن بین آن‌ها از حیث اقربیت ترجیح بلامرجح است و ترجیح بلامرجح عقلاً قبیح است؛ ثالثاً روایت حسن‌بن‌عماره، بر فرض معتبربودن از نظر سند و کامل‌بودن از نظر دلالت، با روایات دیگر در تعارض است. روایات مزبور بر چند دسته‌اند:

۱. روایاتی که حکم ارث مطلق عمو و پسرعمو را بیان می‌کند، مانند روایت یزید کناسی از امام باقر(ع) که فرمود: «...ابْنُ أَخِیکَ مِنْ أَبِیکَ أَوْلَی بِکَ مِنْ عَمِّکَ قَالَ وَ عَمُّکَ أَخُو أَبِیکَ مِنْ أَبِیهِ وَ أُمِّهِ أَوْلَی بِکَ مِنْ عَمِّکَ أَخِی أَبِیکَ مِنْ أَبِیهِ قَالَ وَ عَمُّکَ أَخُو أَبِیکَ لِأَبِیهِ أَوْلَی بِکَ مِنْ عَمِّکَ أَخِی أَبِیکَ لِأُمِّهِ قَالَ وَ ابْنُ عَمِّکَ أَخِی أَبِیکَ مِنْ أَبِیهِ وَ أُمِّهِ أَوْلَی بِکَ مِنِ ابْنِ عَمِّکَ أَخِی أَبِیکَ لِأَبِیهِ قَالَ وَ ابْنُ عَمِّکَ أَخِی أَبِیکَ مِنْ أَبِیهِ أَوْلَی بِکَ مِنِ ابْنِ عَمِّکَ أَخِی أَبِیکَ لِأُمِّهِ» (کلینی، ۷۶/۷).

در این روایت، امام(ع) در مقام بیان است و احکام ارث مرتبط با عمو و پسرعمو را ذکر می‌کند و اگر حکم پسرعموی ابوینی با عموی ابی متفاوت بود، باید ذکر می‌کرد؛ بنابراین نمی‌توان آن را با روایت حسن‌بن‌عماره تخصیص زد و برعکس می‌توان قائل شد که این روایت تفسیر آیهٔ اولوا الارحام (انفال: ۷۵) است و دلالت دارد که

در همهٔ مسـائل، اگر ابوینی با ابی در یک طبقه و یک درجه باشـند، ابوینی بر ابی مقدم می‌شود؛ وگرنه فرد در درجهٔ مقدم، هرچند ابی باشد، مقدم است.

٢. روایاتی که دلالت دارد در ارث مطلقاً نباید آنچه خدا مقدم داشته، مؤخر و آنچه مؤخر داشته، مقدم داشت و هیچ استثنایی ندارد، مانند روایت یونس‌بن‌یعقوب از امام صادق(ع): «قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَا مُقَدِّمَ لِمَا أَخَّرَ وَ لَا مُؤَخِّرَ لِمَا قَدَّمَ ثُمَّ ضَرَبَ بِإِحْدَى یَدَیْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ یَا أَیَّتُهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَیِّرَةُ بَعْدَ نَبِیِّهَا لَوْ کُنْتُمْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ أَخَّرْتُمْ مَنْ أَخَّرَ اللَّهُ وَ جَعَلْتُمُ الْوَلَایَةَ وَ الْوِرَاثَةَ حَیْثُ جَعَلَهَا اللَّهُ مَا عَالَ وَلِیُّ اللَّهِ وَ لَا عَالَ سَـهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِی حُکْمِ اللَّهِ وَ لَا تَنَازَعَتِ الْأُمَّةُ فِی شَـیْءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...» (کلینی، ٧/٧٨)؛ حضرت علی که درود خدا بر او باد فرمود: حمد و سپاس خداوندی را که آنچه به تأخیر انداخته پیش نمی‌افتد و آنچه پیش انداخته به تأخیر نمی‌افتد. سـپس یک دسـت خود را روی دسـت دیگر زد و گفت ای امتی که بعد از پیامبرش سرگردان شدید، اگر آنچه خدا مقدم داشته، مقدم بدارید و آنچه به تأخیر انداخته، به تأخیر اندازید، و ولایت و وراثت را در جایی قرار دهید که خداوند قرار داده است، نه بر ولی خدا نقصی وارد می‌شود و نه نقصی (عولی) در سهمی که خـداونـد برای وارثـان قرار داده پیش می‌آید و هرگز دو نفر در حکم خدا با هم اختلاف پیدا نمی‌کنند و امت در هیچ امری از خدا با هم جدال نمی‌کنند... .

در این روایت وراثت و ولایت جداگانه ذکر شـده است و معنایش این است که باید حساب این دو را از هم جدا کرد. در ولایت، حضـرت علی(ع) بر عباس مقدم اسـت، و نباید عباس را بر علی(ع) مقدم داشـت، اما در وراثت هیچ‌کدام بر فاطمه(س) مقدم نیستند و در ارث باید طبق قاعده‌ای که خداوند در آیهٔ اولو الارحام فرموده، عمل کرد. این روایت هم می‌تواند بیانی برای روایت حسن‌بن‌عماره باشد.

٣. روایـاتی کـه دلالت دارد بر اینکه ارث‌بردن حضـرت علی(ع) دلیل خاص دارد (نک: محمدباقر مجلسـی، ١٠١/٣٣٧ و ٣٣٨)؛ بنابراین بر فرض که حضـرت علی(ع) طبق روایت حسن‌بن‌عماره ارث ببرد، این حکم مختص ایشان است و نمی‌توان روایات عامی را که دلالت بر مقدم‌بودن مطلق عمو بر مطلق پسرعمو دارد تخصیص زد و هر پسرعموی ابوینی را بر عموی ابی مقدم داشت.

بر فرض که ادله بر ارث پسـرعموی ابوینی باوجود عموی ابی دلالت کند، به دلایل پیش‌گفته هیچ ارتباطی بین آن و اعتقاد امامیه به جانشینی حضرت علی(ع) بعد از پیامبر(ص) وجود ندارد.

منابع

قرآن کریم

آخوند خراسـانی، محمدکاظم‌بن‌حسـین، درر الفوائد فی الحاشـیهٔ علی الفرائد، چاپ‌اول، تهران: مؤسسة الطبع و النشر التابعه

لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، ۱٤۱۰ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، المقنع، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ امام هادی(ع)، ۱٤۱۵ق.

ـــــــــــــــــ، الهدایة فی الاصول و الفروع: هدایة المتعلمین، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ امام هادی(ع)، ۱٤۱۸ق.

ـــــــــــــــــ، کتاب من لا یحضره الفقیه، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۳ق.

ابن‌اثیر، مبارک‌بن‌محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، چاپ‌اول، قم: اسماعیلیان، بی‌تا.

ابن‌ادریس، محمدبن‌احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۰ق.

ابن‌زهره، حمزةبن‌علی، غنیة النزوع إلی علمی الأصول و الفروع، به‌تصحیح احمد عبدالغفور عطار، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ امام صادق(ع)، ۱٤۱۷ق.

ابن‌فهد حلی، احمدبن‌محمد، المهذب البارع فی شرح المختصر النافع، به‌تحقیق مجتبی عراقی، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۷ق.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان العرب، چاپ‌سوم، بیروت: دار الصادر، ۱٤۱٤ق.

اراکی، محمدعلی، رسالة فی الارث، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ در راه حق، ۱٤۱۵ق.

تفرشی، مصطفی‌بن‌حسین، نقد الرجال، چاپ‌اول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱٤۱۸ق.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، چاپ‌اول، تهران: گنج دانش، ۱۳٦۳.

جوهری، اسماعیل‌بن‌حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، چاپ‌اول، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱٤۱۰ق.

حرعاملی، محمدبن‌حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة، چاپ‌اول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱٤۰۹ق.

خویی، ابوالقاسم، اجود التقریرات، چاپ‌اول، قم: عرفان، ۱۳۵۲.

روحانی، محمدصادق، فقه الصادق علیه السلام، چاپ‌اول، قم: دارالکتاب، ۱٤۱۲ق.

سبحانی تبریزی، جعفر، نظام الإرث فی الشریعة الإسلامیة الغراء، به‌تقریر سید رضا پیغمبرپور کاشانی، چاپ اول، قم: مؤسسۀ امام صادق(ع)، ۱٤۱۵ق.

سبزواری، عبدالاعلی، مهذب االاحکام فی بیان الحلال و الحرام، چاپ‌چهارم، قم: دفتر آیت‌الله سبزواری، ۱٤۱۳ق.

شبیری زنجانی، موسی، کتاب نکاح، به‌تحقیق مؤسسۀ پژوهشی رأی‌پرداز، چاپ‌اول، قم: مؤسسۀ پژوهشی رأی‌پرداز، ۱٤۱۹ق.

شهید اول، محمدبن‌مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۷ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، چاپ‌اول، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱۴۱۰ق.

ـــــــــــــــــ، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، به‌تحقیق گروه پژوهش معارف اسلامی، چاپ‌اول، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، به‌تصحیح عباس قوچانی و علی آخوندی،

چاپ‌هفتم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ١٤٠٤ق.

طباطبایی، علی‌بن‌محمد، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، به‌تصحیح محمد بهره‌مند و دیگران، چاپ‌اول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱٤۱۸ق.

طبرسی، احمدبن‌علی، الاحتجاج، به‌تحقیق شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی، قم: دارالاسوة، ١٤١٦ق.

طوسی، محمدبن‌حسن، الاستبصار فیما اختلف من الاخبار، چاپ‌اول، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۹۰ق.

ـــــــــــــــــــ، تهذیب الاحکام، چاپ‌چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ١٤٠٧ق.

ـــــــــــــــــــ، رجال الشیخ الطوسی: الابواب، به‌تصحیح جواد قیومی اصفهانی، چاپ‌سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٢٧ق.

ـــــــــــــــــــ، المبسوط فی فقه الامامیة، چاپ‌سوم، تهران: المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف، قواعد الالحکام فی معرفة الحلال و الحرام، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٣ق.

ـــــــــــــــــــ، مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٣ق.

عمر، فاروق، العباسیون الأوائل، چاپ‌دوم، بغداد: جامعه، ۱۹۷۷م.

فاضل مقداد، مقدادبن‌عبدالله، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، به‌تصحیح سید عبداللطیف حسینی کوه‌کمری، چاپ‌اول، قم: کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، ١٤٠٤ق.

فاضل هندی، محمدبن‌حسن، کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٦ق.

فیض کاشانی، محمدبن‌شاه‌مرتضی، الوافی، به‌تصحیح ضیاءالدین حسینی اصفهانی، چاپ‌اول، اصفهان: کتابخانهٔ امام امیرالمؤمنین علی(ع)، ١٤٠٦ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب، الکافی، به‌تصحیح علی‌اکبر غفاری، چاپ‌چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ١٤٠٧ق.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار علیهم السلام، چاپ‌اول، بیروت: مؤسسة الطبع و النشر، ۱٤۱۰ق.

مجلسی، محمدتقی‌بن مقصودعلی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، به‌تصحیح سیدحسین موسوی کرمانی و دیگران، چاپ‌دوم، قم: مؤسسهٔ فرهنگی‌اسلامی کوشانبور، ١٤٠٦ق.

محقق حلی، جعفربن‌حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، به‌تصحیح عبدالحسین محمدعلی بقال، چاپ‌دوم، قم: اسماعیلیان، ١٤٠٨ق.

محقق سبزواری، محمدباقربن‌محمدمؤمن، کفایة الأحکام، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤٢٣ق.

مغنیه، محمدجواد، الفقه علی المذاهب الخمسة، چاپ دهم، بیروت: دار التیار الجدید-دار الجواد، ١٤٢١ق.

مفید، محمدبن‌محمد، المقنعة، چاپ‌اول، قم: کنگرهٔ جهانی هزارهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

مقدس اردبیلی، احمدبن‌محمد، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الاذهان، به‌تصحیح آقامجتبی عراقی و دیگران، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۳ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم‌بن‌محمدحسن، القوانین المحکمه فی الاصول، چاپ‌اول، قم: احیاء الکتب الاسلامیة، ۱٤۳۰ق.

نجاشی، احمدبن‌علی، رجال النجاشی: فهرست أسماء مصنفی الشیعة، به‌تصحیح سیدموسی شبیری زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۰۷ق.

نراقی، احمدبن‌محمدمهدی، مستند الشیعة فی أحکام الشریعة، چاپ‌اول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱٤۱٥ق.

هاشمی شاهرودی، محمود و جمعی از پژوهشگران، موسوعة الفقه الإسلامی طبقا لمذهب أهل‌البیت(ع)، به‌تصحیح جمعی از پژوهشگران مؤسسهٔ دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ دائرةالمعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل‌بیت(ع)، ۱٤۲۳ق.